

بررسی کهن‌الگوی پیر خرد در شاهنامه

سیدمهدی نوریان* اشرف خسروی**

دانشگاه اصفهان

چکیده

شاهنامه‌ی فردوسی، حماسه‌ی ملی ایرانیان است و ریشه در ناخودآگاه جمعی و ملی این قوم دارد. این اثر ارزشمند را می‌توان از دیدگاه‌های مختلف از جمله روانکاوی یونگ تحلیل و بررسی کرد. کهن‌الگوها از مهم‌ترین موضوعات نظریه‌ی یونگ‌اند و پیر خرد یکی از رایج‌ترین آن‌هاست. این کهن‌الگو در داستان‌ها و رویاها همراه با یک قهرمان نمود می‌یابد و او را در رسیدن به تفرّد و خودپرورانی یاری می‌دهد. پیر خرد در بسیاری از داستان‌های شاهنامه دیده می‌شود. کیومرث اولین پیر خرد شاهنامه است که راهنمایی‌های او هوشنگ را به شهریاری رساند و زال، نمونه‌ی برتر و پررنگ‌تر این کهن‌الگوست که آموزه‌هایش، یاریگر و نجات بخش رستم، قهرمان ملی شاهنامه و شهریارانی چون کی‌کاووس و نجات بخش ایران و ایرانیان است.

واژه‌های کلیدی: زال، کیومرث، نقد روان‌شناختی، یونگ.

۱. مقدمه

نقد روان‌شناختی به دنبال مکاتب و نظریه‌های روان‌شناختی در طول قرن بیستم یعنی پس از فروید (Freud) و پیروانش به وجود آمد. این نوع نقد که از شاخه‌های پویای نقد ادبی در دهه‌های اخیر و از تحقیقات و پژوهش‌های میان رشته‌ای است، خود دارای

* استاد زبان و ادبیات فارسی m.nourian@ltr.ui.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی a_khosravi_f@yahoo.com (نویسنده‌ی مسوول)

انواع و زیرشاخه‌های متعددی است که بخش عمده‌ی آن‌ها وامدار ظهور روان‌شناسان و روان‌کاوان مختلف با آرا و نظریات متفاوت در طول قرن اخیر و به دنبال آن پیدایش مکاتب و نظریه‌های متفاوت در روان‌شناسی شخصیت است. یکی از این شاخه‌ها روان‌کاوی یا پسیکانالیز (Psychoanalysis) است. «پسیکانالیز (روانکاوی) روش تحقیق و تحلیل روان ناخودآگاه است و از آن درباره‌ی تمام تجلیات فرهنگی، روانی و اجتماعی می‌توان سود برد. امروزه به روشنی به این اصل مسلم اذعان داریم که روانکاوی، کلیدی است قابل اطمینان برای گشودن رموز هر نوع اثر ادبی.» (جویز (Jones)، ۱۳۵۰: ۳۴۲)

باید یادآور شد که رویکرد روان‌کاوانه به تنهایی نمی‌تواند همه‌ی ابعاد یک اثر ادبی ارزشمند را بررسی کند و محدودیت‌های خاص خود را دارد. این رویکرد می‌تواند برای کشف رازهای پنهان در نمادهای آثار هنری مناسب باشد ولی مثلاً برای بررسی جنبه‌های زیباشناسی توانایی چندانی ندارد. این رویکرد همچنین قدرت درک و نیز توانایی ارزیابی آثار ادبی را بالا می‌برد و ابزاری برای شناخت سرشت بشر است. همچنین در حالی که برخی از آثار ادبی بستری مناسب برای پژوهش در این حوزه محسوب می‌شوند، برخی دیگر را نمی‌توان از این نظر تحلیل کرد. از این رو باید توجه داشت که «چنین رویکردی به تنهایی نمی‌تواند شقوق تفسیری یک اثر ارزشمند ادبی را کاملاً مورد بحث قرار دهد؛ چرا که هر رویکرد محدودیت‌های خاص خود را دارد و محدودیت‌گریزناپذیر در روان‌شناختی نارسایی‌های زیباشناختی آن است. این رویکرد می‌تواند سرنخ‌های مهم برای کشف رازهای نمادین تماتیک (درونمایه‌ای یا موضوعی) یک اثر هنری ارائه دهد.» (گورین (Guerin) و همکاران، ۱۳۷۰: ۱۳۹)

نقد روان‌کاوانه وامدار زیگموند فروید است. او اولین کسی بود که روان‌کاوی را وارد عرصه‌ی ادبیات کرد و در تحقیقات و پژوهش‌های خود متوجه متون ادبی شد. پرداختن به نظریه‌ی فروید و نقد آن از حوزه این پژوهش خارج است. مکتب مدنظر در این پژوهش مکتب روان‌شناسی تحلیلی یونگ است.

کارل گوستاو یونگ (Carl Gustav Jung) روان‌شناس و روان‌پزشک سوئیسی و شاگرد فروید بود. او در نظریه‌ی خود اصولی از نظریه‌ی فروید را پذیرفت و آن‌ها را منعکس نمود. یکی از مهم‌ترین اصول نظریه‌ی یونگ اعتقاد به وجود ناخودآگاه است. یونگ خود نظریه‌اش را روان‌شناسی تحلیلی شخصیت (Analytical Psychology)

نامید ولی به جهت تأکیدی که بر ناخودآگاه دارد می‌توان نظریه‌ی او را نیز از مهم‌ترین نظریه‌های روان‌کاوی دانست.

چکیده و زبده اصول نظریه‌ی یونگ این است که روان انسان دارای دو بخش خودآگاه یا هشیار (conscious) و ناخودآگاه و ناهشیار (unconscious) است. خودآگاه بخش بالفعل روان است و ناخودآگاه که قسمت عمده‌ی روان را تشکیل می‌دهد فعلیت نیافته و ظهور و بروز آن به خودآگاه بستگی دارد. معانی و مفاهیم موجود در ناخودآگاه مبهم، ناشناخته و بدون صورت و شکل خاصند. بخشی از این مفاهیم و معانی فردی و بخشی جمعی و حتی نوعی‌اند. این دسته‌ی اخیر را یونگ کهن‌الگو (Archetype) نامیده است. کهن‌الگوها تحت شرایط مختلف به خودآگاه راه می‌یابند و بروز می‌کنند و با توجه با ماهیت مبهم و تاریک‌گونه‌ی خود، نمود آن‌ها نیز خاص بوده و به شکل نماد و رمز ظاهر می‌شوند و خود را نشان می‌دهند. آنیما، آنیموس، نقاب، سایه، پیر خرد و خود از مهم‌ترین کهن‌الگوهای موجود در نظریه‌ی یونگ‌اند.

بهترین بستر بررسی کهن‌الگوها آثاریند که ناخودآگاه در ایجاد آن‌ها تأثیر بیش‌تری دارد و جنبه درون‌گرایانه‌ی قوی‌تری دارند. بنابراین آثار اساطیری، حماسی، داستان‌های عامیانه و عاشقانه‌ی یک قوم، آثار عرفانی درون‌گرایانه و رمان‌های روان‌شناختی، همچنین رویا و خواب به جهت ارتباط بسیار نزدیکی که با ناخودآگاه دارد، بستر مناسبی برای این بررسی است. شاهنامه به دلیل داشتن ماهیت ملی و این که برخاسته از ناخودآگاه جمعی و ملی است، ظرفیت بالایی برای این بررسی‌ها دارد. در این پژوهش به بررسی کهن‌الگوی پیر خرد در شاهنامه‌ی فردوسی پرداخته می‌شود.

نقد و تحلیل شاهنامه از دیدگاه یونگ از شاخه‌های جدید نقد ادبی است و پژوهش‌هایی که در زمینه انجام شده محدود به مقالاتی در موضوعات دیگر نظریه‌ی یونگ است از جمله: تحلیل اسطوره قهرمان در داستان ضحاک و فریدون بر اساس نظریه‌ی یونگ» از محمدرضا امینی، «تحلیل داستان سیاوش بر پایه نظریات یونگ» از ابراهیم اقبالی و حسین قمری گیوی، «کنون زین سپس هفتخان آورم» از محمدرضا نصر اصفهانی و طیبه جعفری، «تحلیل روان‌کاوانه‌ی رودابه و سودابه، یگانه‌های دوسویه‌ی شاهنامه» از اسحاق طغیانی و اشرف خسروی، «آنیما و راز اسارت خواهران

همراه در شاهنامه فردوسی» از سید کاظم موسوی و اشرف خسروی؛ از این رو موضوع این پژوهش تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته و جدید است.

۲. پیر خرد

پیرخرد یا پیر فرزانه، یکی از کهن الگوهای رایج نظریه‌ی یونگ است که در رویاها، افسانه‌ها و داستان‌های مختلف از جمله داستان‌های اساطیری و حماسی فراوان دیده می‌شود. او یاریگر و راهنمای قهرمان در مراحل دشوار زندگی، آزمون‌ها و سفرها است. پیرخرد مظهر دانش و معنی و زندگی است. پیرخرد تجسم معنویات در قالب و چهره‌ی یک انسان است او از یک سو نماینده‌ی علم، بینش، خرد، ذکاوت و اشراق بوده، و از سوی دیگر خصایص اخلاقی چون اراده‌ی مستحکم و آمادگی برای کمک به دیگران در خود دارد که شخصیت معنوی او را پاک و بی‌آلایش می‌سازد و او را محبوب دیگران می‌کند. وقتی قهرمان در موقعیتی عاجزانه و ناامیدکننده قرار گرفته، پیرخرد ظاهر می‌شود و با واکنشی به جا و عمیق یا پند و اندرزهای نیک او را از ورطه می‌رهاند. (ر.ک، گورین و همکاران، ۱۳۷۰:۱۷۸)

از آنجا که خویشکاری پیرخرد، رهاندن قهرمان (Hero) از یک موقعیت سخت و چاره‌ناپذیر است، ظهور او در داستان‌ها همراه با یک قهرمان است. قهرمان کسی است که باید برای شکست دادن نیروهای اهریمنی مبارزه کند. او در جریان مبارزه با نیروهای شر، به طور نمادین بر تاریکی‌های ناخودآگاه خود غالب می‌شود و به رشد و کمال می‌رسد. (ر.ک: جس فیست، ۱۳۸۸:۱۳۳)

در داستان‌ها و رویاها «همیشه پیر وقتی ظاهر می‌شود که قهرمان به وضعی سخت و چاره‌ناپذیر دچار است، آنچنان که تأملی از سر بصیرت یا فکری بکر و به عبارت دیگر، کنشی روحی و یا نوعی عمل خود به خود درون روانی می‌تواند او را از منحصه برهاند. اما چون به دلیل درونی و بیرونی، قهرمان خود توان انجام آن را ندارد، معرفت مورد نیاز برای جبران کمبود به صورت فکری مجسم یعنی در قالب همین پیر دانا و یاری‌دهنده جلوه می‌کند.» (یونگ، ۱۳۶۸:۱۱۴)

این کهن‌الگو به شکل پیرخردمند، نگهبان، آموزش‌دهنده‌ی اسرار و گاهی به صورت‌هایی مثل پیر گیتارزن، اسب سوار جوان و یا به شکل پدر و پدربزرگ، معلم،

فیلسوف، مرشد، دکتر، کشیش، پادشاه، جادوگر و مانند آن ظاهر می‌شود. (ر.ک: جس فیست، ۱۳۳:۱۳۸۸)

این کهن الگو در اسطوره‌ها و حماسه‌ها فراوان دیده می‌شود. در عرفان و اندیشه‌های عرفانی نیز پیر و رابطه‌ای که با ذهن و روان دارد اهمیت فراوان دارد. شخصیت خضر از مهم‌ترین نمونه‌های پیر خرد در عرفان است.

۳. پیر خرد در شاهنامه

کهن الگوی پیر خرد از همان آغاز، در شاهنامه ظاهر می‌شود و در داستان‌های هر سه بخش اساطیری، حماسی و تاریخی، حضوری فعال و اثرگذار دارد؛ از نمونه‌های این کهن الگو، موارد زیر را می‌توان نام برد:

- کیومرث اولین پیر خرد شاهنامه.
- زال، نمونه‌ی برتر و مهم‌ترین پیر خرد شاهنامه.
- شهرسب و وزیر طهمورث که راه نیکی به شاه نمود و شاه را آن چنان از بدی پالوده نمود که فره ایزدی از او تابید.

- نگهبان مرغزار گاو برمایه و مرد دینی البرز کوه که پدروار از فریدون محافظت کردند. برخی پژوهش‌گران کاوه آهنگر را نیز پیر خرد فریدون می‌دانند. (ر.ک، امینی، ۶۰:۱۳۸۱)

- پیران ویسه پیر خرد سیاوش و کیخسرو در توران و رستم، پیر خرد سیاوش در ایران است.

- هوم پرهیزگار، پیر خرد کیخسرو و کیکاوس. هوم محل اختفای افراسیاب را کشف کرد و به کیخسرو نشان داد و نحوه‌ی بیرون آوردن او را از اعماق دریا، به او آموخت.
- هیشوی باژخاه (مرد روستایی از نژاد فریدون بود و گشتاسب را چندی نزد خود داشت.) و جاماسب از نمونه‌های پیر خرد گشتاسبند که در مواقع عجز و ناتوانی، به یاری او می‌شتابند.

- پشتوتن، پیر خرد اسفندیار است.

- بوزرجمهر، پیر خرد انوشیروان.

و نمونه‌های دیگر .

از آن جا که تحلیل همه‌ی نمونه‌ها، تکراری و ملال‌آور و موجب اطناب کلام خواهد بود، به تحلیل دو نمونه، بسنده می‌شود. نتیجه‌ی این تحلیل را می‌توان به سایر موارد نیز تعمیم داد. کیومرث به دلیل این که اولین پیر خرد در شاهنامه است و زال به این دلیل که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین نماد پیر خرد است مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۱.۳. کیومرث اولین پیر خرد شاهنامه

کیومرث، اولین پادشاه شاهنامه، پیر خرد هوشنگ، دومین پادشاه است. کیومرث پسری به نام سیامک داشت که به دست دیو سیاه که نماد «سایه» (Shadow) است از پای درآمد. سایه نمودار جنبه منفی شخصیت و چکیده‌ی همان صفات ناخوشایندی است که با قوانین و قواعد زندگی خودآگاهانه، مناسبتی ندارد و انسان مدام آن‌ها را پنهان می‌کند؛ مانند خودپسندی، آز، عشق به مادیات، میل به قدرت و مانند آن. سایه جنبه‌ی حیوانی طبیعت بشر است. سایه به عنوان یک کهن الگو مسوول نمایان ساختن تمایلات گناه‌آلود بشر و تظاهر رفتارهای ناخوشایند، افکار، خواسته‌ها و احساسات ناپسند اجتماعی است که در ناخودآگاه خزیده اند و در مواقع ضعف و بحران ظهور می‌کنند. رفتارهایی را که جامعه اهریمنی و غیراخلاقی می‌داند، در سایه سکونت دارند. شیطان، دیو، ازدها، مار و سایر موجودات اهریمنی نمایندگان کهن الگوی سایه و معرف بعد خطرناک، نیمه‌ی تاریک و درک‌ناپذیر شخصیتند. (ر.ک: یونگ، ۱۳۸۷: ۲۵۷)

سیامک پسری هوشمند و بافرهنگ داشت که نزد نیا بسیار ارجمند بود. کیومرث، هوشنگ را پرورد و پس از این که بزرگ شد، گفتنی‌ها به او گفت و رازهای بسیاری بر او آشکار کرد و او را به کین پدر و کشتن دیو برانگیخت. او را پیش‌رو سپاه کرد و خود همچون پیری پشیمان پس پشت لشکر قرار گرفت.

چو بنهاد دل کینه و جنگ را	بخواند آن گرانمایه هوشنگ را
همه گفتنی‌ها بدو باز گفت	همه رازها برگشاد از نهفت
که من لشکری کرد خواهم همی	خروشی برآورد خواهم همی
تو را بود باید همی پیشرو	که من رفتنی‌ام تو سالار نو

(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۱)

پس از این که هوشنگ، دیو را از پای درآورد و انتقام سیامک را گرفت، کیومرث که خویشکاری خود را به انجام رسانده بود از دنیا رفت.

این که کیومرث پدری پیر است؛ پروردگار هوشنگ است؛ گفتنی‌های فراوان به او می‌گوید و رازهای بسیار بر او آشکار می‌کند؛ پس پشت لشکر او قرار می‌گیرد و در نبرد با سایه (دیو) او را پشتیبانی می‌کند و پس از پیروزی هوشنگ، کنار می‌رود، نشان می‌دهد که او نمونه‌ی پیر خرد در شاهنامه است. اهمیت ویژه‌ی او در این است که اولین پیر خرد شاهنامه است و اولین داستان حماسه‌ی ملی ایرانیان به حضور اثرگذار و سازنده‌ی پیر خرد آراسته شده و بی‌دلیل نیست که آن را از خردگراترین آثار ادب فارسی قلمداد می‌کنند.

هوشنگ بر تخت نشست و تاج بر سر نهاد. پادشاهی او چهل سال طول کشید و بر هفت کشور شاهی کرد. به آباد کردن گیتی پرداخت و در ادامه‌ی شهریاری خود نیز با مار سیاهی که نماد سایه و از تبار همان دیو سیاه بود جنگید و آهن و آتش را که نمادهای قدرت، پاکی و اندیشه‌اند، کشف کرد:

جهاندار هوشنگ با رای و داد	به جای نیاتاج بر سر نهاد
بگشت از برش چرخ سالی چهل	پراز هوش مغز و پراز رای دل
چو بنشست بر جایگاه مهی	چنین گفت بر تخت شاهنشهی
که بر هفت کشور منم پادشا	جهاندار پیروز و فرمانروا
بفرمان یزدان پیروزگر	بداد و دهش تنگ بستم کمر
وزان پس جهان یکسر آباد کرد	همه روی گیتی پراز داد کرد
نخستین یکی گوهر آمد بچنگ	باتش ز آهن جدا کرد سنگ
سر مایه کرد آهن آبگون	کزان سنگ خارا کشیدن برون

(همان، ج ۱، ۳۳)

شهریاری در شاهنامه از نمادهای تفرّد و خودیابی (Individuation) است که هوشنگ پس از غلبه کردن بر دیو یعنی پس از اینکه توانست جنبه‌های منفی روان خود را بشناسد و بر آن‌ها پیروز شود، به آن نایل شد. در فرایند تفرّد، قلمرو خودآگاهی با به فرمان گرفتن نیروهای ناخودآگاهی جمعی، گسترش می‌یابد و بر نیروی آن از طریق جذب درون‌مایه‌های نیروبخش ضمیر ناخودآگاه افزوده می‌شود. خودآگاهی و

ناخودآگاهی هماهنگ و یگانه می‌شوند و کلیتی روانی پدید می‌آید که چون یک دایره‌ی بزرگ همه‌ی لایه‌های روان - خودآگاهی، ناخودآگاهی فردی و ناخودآگاهی جمعی - را می‌پوشاند. «خود» (Self) مرکز این کلیت روانی است در حالی که «من» (Ego) تنها بخش کوچکی از این کلیت را که همان قلمرو خودآگاه است در برمی‌گیرد. (ر.ک. یاوری، ۱۳۸۶: ۱۲۱-۱۲۳) خود «بیشتر در رویاها و اسطوره‌ها و قصه‌های پریان و به شکل پادشاه، قهرمان، پیامبر، منجی و از این قبیل متجلی می‌شود.» (بیلسکر، ۱۳۸۴: ۵۲)

اعداد چهل و هفت که دایره‌ی زمانی و مکانی شهریاری هوشنگ را نشان می‌دهند، از اعداد اسطوره‌ای مقدسند که در روان کاوی نشانه‌ی تمامیت و کمال اند. همه‌ی این نشانه‌ها بیانگر این است که هوشنگ که خودآگاهی در داستان با تعبیری چون «پراز هوش مغز و پراز رای دل» توصیف شده، چون قهرمانی در فرایند تفرّد و خودیابی پیروز شد و توانست به «خود» که در قالب شهریاری نمادین شده بود دست یابد.

۳.۲. زال، نمونه‌ی برتر پیر خرد در شاهنامه

زال بارزترین نمونه‌ی پیرخرد شاهنامه است. حضور طولانی او در حماسه‌ی ملی ایرانیان بسیار اثرگذار و ثمربخش است. او پدر رستم، قهرمان حماسه‌ی ملی ایرانیان، است. داستان زال به گفته‌ی فردوسی داستانی پرشگفتی از گفته‌ی باستان است. این داستان نمادین و پر رمز و راز از جهات مختلف قابل بررسی است.

در یک تحلیل روان‌کاوانه زال را از دو جهت می‌توان بررسی کرد: در نیمه‌ی نخست زندگی، او نماد کهن الگوی قهرمان و مسافر سفر تفرّد و خودیابی و در نیمه‌ی دوم نماد پیر خرد است.

زال پسر سام است که هنگام تولد، سپیدمو بود. پدر، او را اهریمنی پنداشت و از خانه دور کرد و در البرزکوه، آنجا که سیمرغ خانه داشت، رها کرد. سیمرغ او را پرورد. شبی سام نریمان خوابی عجیب دید. در خواب مردی او را به فرزند مژده داد. موبدان خواب او را تعبیر کردند و از اینکه او نوزاد بی‌گناه را دور افکنده بر او خرده گرفتند. خواب سام در شب دوم نیز به شکلی دیگر تکرار شد. پس از این خواب‌ها او به البرز

کوه رفت؛ توبه کرد و زال برومند را به خانه برگرداند تا این قسمت داستان زال قهرمان فرایند تفرّد و خودیابی است و هنوز کارکرد پیر بودن خود را عملی نساخته است.

عناصری چون قهرمان، سفر تنهایی، کوه، سیمرغ، رویا و خواب، موبدان و خردمندان تعبیرکننده‌ی خواب و بازگشت دوباره‌ی عناصری کهن‌الگویی‌اند که نشان می‌دهند زال قهرمان فرایند خودیابی و تفرّد است که به شکل سفری دشوار نمایان شده است. او این آزمون را پشت سر می‌نهد و به «خود» نایل می‌شود و دوباره به خانه باز می‌گردد به طوری که گویی از نو زاییده می‌شود.

«خود» یکی دیگر از موضوعات کهن‌الگویی مهم نظریه‌ی یونگ است. روان انسان دارای دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه است. «من» مرکز بخش خودآگاه است که فعلیت دارد و ناخودآگاه بایگانی کهن‌الگوها یعنی نیروهای ناهشیار و بالقوه‌ی روان است. خودآگاه فرد باید بتواند نیروهای ناخودآگاه روان خود را بشناسد و نیک و بد آن را تشخیص دهد و آن‌ها را به کنترل در آورد و به آن‌ها سمت و سو دهد. اگر فردی در چنین فرایندی موفق شود به کلیت و انسجام روانی دست می‌یابد. یونگ روان به وحدت رسیده، منسجم و کلیت یافته را «خود» می‌نامد.

دستیابی به خود از طریق فرایندی صورت می‌گیرد که تفرّد، خودیابی، خودپروانی و فردیت نامیده شده است. در فرایند تفرّد قلمرو خودآگاهی با به فرمان گرفتن نیروهای ناخودآگاهی جمعی گسترش می‌یابد و بر نیروی آن از طریق جذب درون‌مایه‌های نیروبخش ضمیر ناخودآگاه افزوده می‌شود. از نظر یونگ خود نقطه‌ی مرکزی شخصیت است و «خودیابی معرف کوشش‌هایی است که برای عدول از پراکندگی و کثرت و رسیدن به اعتدال و وحدت از آدمی سر می‌زند. یونگ می‌گوید من مرکز خودآگاه است نه مرکز شخصیت، زیرا خودآگاه همه‌ی شخصیت نیست، بلکه قسمتی از آن است. اگر همه شخصیت را در نظر آوریم، یعنی هم خودآگاه و هم ناخودآگاه را، آنوقت من دیگر مرکز شخصیت نخواهد بود، بلکه این مرکز میان خودآگاه و ناخودآگاه قرار خواهد داشت، کل وجود را در بر خواهد گرفت و نامش خود خواهد بود. اما این «خودیابی» هنگامی میسر می‌گردد که عناصر تشکیل دهنده‌ی شخصیت به قدر کافی رشد کرده باشند؛ در این هنگام است که مرکز شخصیت از من

خودآگاه به ناحیه‌ای که میان خودآگاه و ناخودآگاه است منتقل می‌شود.» (سیاسی، ۱۳۷۱: ۸۱)

از آنجا که فرایند تفرّد پایان نمی‌یابد و فرایندی مستمر است زال پس از بازگشت به خانه باید جهت استمرار فردیت و کمال خود بکوشد. در این تلاش مجدد او باید آنیمای مثبت وجود خود را بشناسد و آن را فعال می‌سازد. این امر مهم با پیوستن به رودابه محقق می‌شود و نتیجه‌ی آن تولد رستم قهرمان ملی ایرانیان است. این تولد نیز خود نوعی تولد دوباره و نوزایی و نشانه‌ی پیروزی زال در این آزمون است. آنیما (Anima) یکی از مهم‌ترین کهن‌الگوهای موجود در نظریه‌ی روانشناسی تحلیلی شخصیت یونگ است. یونگ معتقد بود همه‌ی انسان‌ها از نظر روان شناختی از هر دو جنبه‌ی مردانگی و زنانگی برخوردارند. جنبه‌ی زنانه‌ی مرد آنیما نام دارد و از ناخودآگاه جمعی سرچشمه می‌گیرد و به شدت در برابر هشیار شدن مقاوم است. مردان برای خودیابی و رسیدن به تفرّد باید این جنبه از روان خود را بشناسند و آن را کنترل کنند. آنان برای پی بردن به آنیما باید بر موانع عقلانی چیره شوند و اعماق ناخودآگاه خود را کاوش کنند تا با جنبه‌ی زنانه‌ی شخصیت خود آشنا شوند. همچنین وی معتقد است مرد تمایل دارد آنیمای خود را در همسر یا معشوقه اش فراقنی کند و او را نه آن گونه که هست بلکه به صورتی که ناخودآگاه فردی یا جمعی اش وی را تعیین کرده است، ببیند. (ر. ک. جس فیست ۱۳۸۸: ۱۲۹-۱۳۰)

پس از تولد رستم، زال قهرمان، پیرخرد رستم می‌شود و خویشکاری و نقش او تغییر می‌کند. او که در آزمون‌های دوران قهرمانی سرافراز و پیروز بیرون آمده، اکنون باید راهنما و یاری‌گر بزرگ‌ترین قهرمان ناخودآگاه ملّی قوم ایرانی باشد. گویی حماسه، قهرمان بودن او را مقدمه‌ی نقش اصلی او یعنی پیرخرد بودن قرار داده و این را پیر سر متولد شدن او نشان می‌دهد. همان‌طور که ذکر شد عناصر کهن‌الگویی دوره‌ی قهرمانی او در جایی دیگر بررسی شده و این جا زال به عنوان پیرخرد بررسی می‌شود. نکته این که نقش قهرمانی و پیر خرد بودن تضادی با هم ندارند و در روان کاوی یونگ آمده که پیرخرد گاهی به شکل قهرمان نمایان می‌شود. (ر. ک. فوردهام، ۶۴)

از سوی دیگر نقش مهم و اصلی زال در شاهنامه این است که او پدر رستم است. پدر و پدربزرگ در نظریه ی یونگ مظاهر پیرخردند. پیرخرد ممکن است به شکل پدر ظاهر شود. پدر سمبل خرد و تفکر است. (ر.ک. اسماعیل پور، ۱۳۸۲: ۴۷)

عمر هزارساله ی زال نیز مهم است. یکی از حوادث خارق العاده و شگفت این داستان حماسی عمر هزارساله ی زال است. همان گونه که سایه و نمادها، از جمله ضحاک عمر طولانی دارند زال نیز که در مقابل آنها از نمادهای کمال و تعالی و مظهر خرد و تفکر است عمر طولانی دارد. به طوری که در شاهنامه از مرگ او سخن نرفته است. چنان که قبلاً گفته شد کارکرد پیرخرد این است که وقتی قهرمان به وضعی سخت و چاره ناپذیر دچار می شود و در موقعیتی ناامیدکننده قرار می گیرد، ظاهر می شود و او را از این وضع می رهااند. در شاهنامه موارد متعددی دیده می شود که زال در چنین موقعیت هایی به یاری رستم می شتابد و او را نجات می دهد. از همان آغاز تولد رستم، رودابه از هوش رفت و از ایوان زال خروش برخاست. زال زرخسته جگر و گریان به بالین رودابه آمد.

همان پر سیمرغش آمد به یاد	بنخندید و سنیدخت را مژده داد
یکی مجمر آورد و آتش فروخت	وز آن پر سیمرغ سختی بسوخت
هم اندر زمان تیره گون شد هوا	پدید آمد آن مرغ فرمان روا

(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۳۷)

سیمرغ به زال آموخت تا مرد بینادل و پرفسونی آورد و خنجری آبگون به او بدهد تا پهلوی رودابه را بشکافد و فرزند را بیرون کشد. جهت بی هوش کردن مادر نیز از می استفاده کند و او را مست کند تا از درد آگاه نشود.

نکته اینکه یونگ می گوید پیر به منظور خویشتن شناسی اکثر اوقات طلسم جادویی لازم را می دهد یعنی قدرت غیرمنتظره جهت کسب موفقیت و کسب شخصیت یکپارچه. در اینجا نیز پیر سیمرغ همان طلسم جادویی است که زال در مواقع لزوم آنرا به کار می برد و از قدرت فوق العاده ی سیمرغ جهت رفع مشکلات بهره می جوید.

هنگامی که رستم بالید و چون سروسهی شد زال می باید او را به خویشتن شناسایی و تحریک قوای اخلاقی برانگیزد. پیر با پرسش هایی مانند چه کسی؟ چرا؟ از کجا؟ به کجا؟ و مانند آن، این کار را می کند (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۱۶) در آغاز جوانی رستم و

در بحران حمله‌ی افراسیاب و قبل از اینکه رستم رخس را ببیند برگزیند زال با پرسش‌هایی او را برمی‌انگیزد:

به بالا سرت برتر از انجمن	به رستم چنین گفت کای پیلتن
کزو بگسلد خواب و آرام و ناز	یکی کار پیش است و رنجی دراز
چه سازم که هنگامه‌ی بزم نیست	تو را نوز پورا گه رزم نیست
دلت ناز و شادی بجوید همی	هنوز از لب شیر بوید همی
تو را پیش ترکان پر کین و درد	چگونه فرستم به دشت نبرد؟
که جفت تو بادا مهی و بهی	چه گویی؟ چه سازی؟ چه پاسخ دهی؟

(فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۵۰)

و با این پرسش‌ها او را به برگزیدن رخس و سلاح و به نبرد با افراسیاب (نماد سایه) برانگیخت. پاسخ‌های رستم زال را شادمان و امیدوار کرد و پس از آن رستم به رخس پیوست.

که من نیستم مرد آرام و جام	چنین گفت رستم به دستان سام
نه والا بود پروریدن به ناز...	چنین یال و این چنگ‌های دراز
چنان چون من آرام به خم کمند	یکی باره باید چو کوه بلند
گر آیند پیشم ز توران گروه	یکی گرز خواهم چو یک لخت کوه
نیاید برم هیچ پرخاشخـر	سرانشان بکوبم بدان گرز بر

(همان، ج ۲: ۵۲)

به این ترتیب قهرمان به راهنمایی و تحریک پیرخرد به نبرد با نیروهای منفی روان خود که در ابیات فوق افراسیاب و تورانیان نماد آن‌هایند، انگیزته می‌شود.

در آوردن رستم کیقباد را از البرز کوه و نشانیدن بر تخت شاهی نیز زال راهنمای رستم بود و او را به این کار برانگیخت. در واقع زال او را به سفر فرستاد تا در آزمونی دشوار شرکت کند و جنبه‌های مثبت روان خود (کیقباد) را کشف کند و بر نیروهای منفی مسلط کند و این مهم با بر تخت نشستن کیقباد محقق شد.

در دوران پادشاهی کی کاووس و در ماجرای رفتن کی کاووس به مازندران و پس از آن هفت‌خوان رستم نیز نقش زال به عنوان پیرخرد آشکار است. هنگامی که کی کاووس تصمیم گرفت به مازندران برود زال او را نصیحت کرد و از این کار بازداشت:

که آن خانه‌ی دیو افسونگر است
 مران را به شمشیر نتوان شکست
 هم آن را به نیرنگ نتوان گشاد
 همایون ندارد کس آنجا شدن
 سپه را نباید به آن سو کشید

طلسم است و ز بند جادو درست
 به گنج و به دانش نیاید به دست
 مده رنج و گنج و درم را به باد
 و ز ایدر کنون رای رفتن زدن
 ز شاهان کس این رای هرگز ندید

(همان، ج ۲، ۸۲)

کی کاووس خیره‌سر و ناآگاه از اندرزه‌های پیرخرد سرپیچاند و نتیجه‌ی این سرکشی اسارت و بندگی بود. کی کاووس پس از اسارت در پیغامی به زال می‌گوید:

جگر خسته در چنگ آهرمنم
 چو از پندهای تو ییاد آورم
 نرفتم به گفتار تو هوشمند

همی بگسلد زار جان از تنم
 همی از جگر سرد باد آورم
 ز کم دانشی بر من آمد گزند

(همان، ۸۸)

پس از اسارت کی کاووس در مازندران ماجرای هفت خوان رستم برای آزادی او آغاز می‌شود. زال در هفت خوان نیز پیرخرد رستم است. در ابتدای داستان زال رستم را به رفتن به مازندران انگیخت:

به رستم چنین گفت دستان سام
 نشاید کزین پس چمیم و چریم
 که شاه جهان در دم ازدهاست
 کنون کرد باید تو را رخس زین

که شمشیر کوتاه شد اندر نیام
 و گرتخت را خویشن پروریم
 به ایرانیان بر چه مایه بلاست
 بخواهی به تیغ جهان بخش کین

(همان، ۸۸)

زال اهمیت این مسئولیت خطیر را به رستم گوشزد می‌کند و به او می‌گوید پروردگار تو را برای این روزگار پروراند:

همانا که از بهر این روزگار
 تو را پرورانیید پروردگار

(همان، ۸۹)

در ادامه نیز راهنمایی‌های لازم را به او کرده و ابزار و سلاح‌های مورد نیازش را گوشزد می‌کند.

برت را به ببر بیان سخت کن
 سر از خواب و اندیشه پردخت کن

هران تن که چشمش سنان تو دید
که گوید که او را روان آرمید
اگر جنگ دریا کنی خون شود
از آوای تو کوه‌هامون شود
نباید که ارژنگ و دیو سپید
به جان از تو دارند هرگز امید
کنون گردن شاه مازندران
همه خرد بشکن به گرز گران
(همان، ۸۹)

قهرمان داستان، رستم، نیاز به راهنمایی‌های بیش‌تری دارد و راه دراز رفتن به مازندران را نمی‌شناسد و می‌گوید:
چنین پاسخش داد رستم که راه
دراز است و من چون شوم کینه خواه
(همان)

پیرخرد دوباره به یاری قهرمانی می‌آید که در وضعی سخت قرار گرفته است. زیرا «پیر راه‌های رسیدن به مقصود را می‌داند و آن‌ها را به قهرمان نشان می‌دهد. او نسبت به خطراتی که در پیش است هشدار می‌دهد و وسایل مقابله با آن‌ها را فراهم می‌کند.» (یونگ، ۱۳۶۸:۱۱۷) از این رو زال به رستم راه‌های رفتن به مازندران را می‌آموزد و خطرات هر یک را گوشزد می‌کند و راه درست را به او می‌آموزد:

از این پادشاهی بدان گفت زال
دو راه است و هر دو به رنج و وبال
یکی از دو راه آنکه کاووس رفت
دگر کوه و بالا و منزل دو هفت
پر از دیو و شیر است و پر تیرگی
بماند بدو چشمت از خیرگی
تو کوتاه بگزین شگفتی ببین
که یار تو باشد جهان‌آفرین
اگر چه به رنج است هم بگذرد
پی رخس فرخ زمین بسپرد
(همان)

به این ترتیب پیرخرد از قهرمان می‌خواهد از راهی که کی کاووس رفت و به اسارت منجر شد نرود بلکه از راه کوتاه، دشوار و شگفتی برود که جهان‌آفرین یار اوست. قهرمان که پیرخرد و جنبه‌های مثبت او را شناخته تسلیم راهنمایی‌های او می‌شود و سفر دشوار هفت‌خوان که خود از آزمون‌های کهن‌الگویی و عمیق شاهنامه و دیگر آثار حماسی جهان است آغاز می‌شود. (این موضوع در جای دیگر بررسی شده است) او پس از پشت سر نهادن هفت‌خوان و نبرد با نیروهای منفی درون خود چون

سایه و آنیمای منفی کی کاووس را از اسارت رها ند و خود به وطن بازگشت و این بازگشت نیز تحقق کهن الگوی تفرّد و تولد دوباره است.

نکته اینکه در داستان رزم رستم و سهراب زال حضور ندارد. پس از آنکه گیو نزد رستم رفت و از او خواست به نبرد با سهراب برود، رستم خود تصمیم می‌گیرد و زال در صحنه حاضر نیست. پایان ناخوشایند و نامطلوب داستان نیز می‌تواند به علت عدم حضور پیرخرد باشد. اگر قهرمان در این داستان نیز پیرخرد را شناخته و به راهنمایی‌های او گوش فرا داده بود شاید چنان ماجرای غم‌انگیزی برایش روی نمی‌داد. در این داستان در واقع رستم با نشناختن پیرخرد سهراب را که نماد «خود» کهن الگویی رستم است، از دست داد.

پیرخرد رستم، بار دیگر در داستان نبرد رستم و اسفندیار نمایان می‌شود. در آغاز داستان، وقتی بهمن به دیدار رستم می‌آید تا پیغام اسفندیار را به او برساند، ابتدا زال او را می‌شناسد و آهی سرد از جگر برمی‌کشد و بر این آمدن، آرزوی فرخندگی می‌کند. این آه کشیدن و آرزو کردن، خبر از درماندگی و ضعف پیرخرد می‌دهد.

پس از اینکه گفتگوهای رستم و اسفندیار نتیجه نداد و آن دو برای رزم آماده می‌شوند، زال به رستم هشدار می‌دهد و از او می‌خواهد از نبرد با شه‌ریار جوان بپرهیزد. سخنان زال قابل تأمل است:

چو بشنید دستان ز رستم سخن	پر اندیشه شد جان مرد کهن
بدو گفت کای نامور پهلوان	چه گفتی کزان تیره گشتم روان
تو تا بر نشستی به زین نبرد	نبودی مگر نیک دل رادمرد...
بترسم که روزت سرآید همی	گر اختر به خواب اندر آید همی
همی تخم دستان ز بن برکنند	زن و کودکان را به خاک افکنند...
ورایدون که او را رسد زین گزند	نباشد تو را نیز نام بلند...

(همان، ج ۶، ۲۷۵)

تا اینجا زال به او هشدار می‌دهد. همان‌گونه که قبلاً گفته شد پیرخرد در سختی‌ها و گرفتاری‌ها به قهرمان هشدار می‌دهد و او را از خطرات آگاه می‌کند. در ابیات بعد، راه رها شدن از این مخصصه را به او می‌آموزد.

همی باش در پیش او بر به پای و گرنه هم اکنون پرداز جای

به بیغوله‌ای شو فرود از مهان
 کزین بد تورا تیره گردد روان
 به گنج و به رنج این روان بازخر
 سپاه ورا خلعت آرای نیز
 چو برگردد او از لب هیرمند
 چو ایمن شدی بندگی کن به راه
 چو ببند تو را کی کند شاه بد؟
 که کس نشنود نامت اندر جهان
 بیرهیز از این شهریار جوان
 مبر پیش دیبای چینی تبر
 از او باز خر خویشتن را به چیز
 تو پای اندر آور به رخس بلند
 بدان تا ببینی یکی روی شاه
 خود از شاه کردار بد کی سزد؟

(همان)

رستم که تاکنون تسلیم پیر خرد بود و آموزه‌های او را با گوش جان می‌پذیرفت از در مخالفت با زال درآمد و مغرور و مفتخرانه با پیر خرد سخن می‌گوید و اندرزهای او را نادیده می‌گیرد. او که زال را «ای مرد پیر» خطاب می‌کند و می‌گوید:

بدو گفت رستم که ای مرد پیر
 به مردی مرا سال بسیار گشت
 رسیدم به دیوان مازندران
 همان رزم کاوس و خاقان چین
 اگر من گریزم ز اسفندیار
 چو من ببر پوشم به روز نبرد
 ز خواهش که گفתי بسی رانده‌ام
 همی خوار گیرد سخن‌های من
 سخن‌ها بر این گونه آسان مگیر
 بدو نیک چندی به سر برگذشت
 به رزم سواران هاماوران
 که لرزان بدی زیر ایشان زمین
 تو در سیستان کاخ و گلشن مدار
 سر هور و ماه اندر آرم به گرد
 بدو دفتر کهنتری خوانده‌ام
 بیچند سر از دانش و رای من...

(همان)

این ابیات به همین شکل ادامه می‌یابد. رستم بسیار سالی خود را به رخ زال می‌کشد و در مقابل پیر خرد، مردی و جنگاوری می‌فروشد و افتخارات گذشته‌ی خود را یادآوری می‌کند و به این ترتیب، یکی از نیروهای مثبت و نیرومند ناخودآگاهش را تضعیف و تحقیر می‌کند. در پایان می‌گوید اسفندیار را به آغوش از روی اسب بر می‌دارم و بر جای گشتاسب می‌نشانم.

ز باره به آغوش بردارمش
 به شاهی ز گشتاسب بگذارمش

(همان)

سپس به آوردن کیقباد و بر تخت نشاندن او می‌نازد و می‌بالد. گویی از یاد برده که کیقباد را به رهنمونی و آموزگاری زال آورد و بر تخت نشاند.

تو دانی که من پیش تخت قباد چه کردم به مردی تو داری به یاد
(همان، ۲۷۶)

عکس‌العمل زال بسیار قابل تأمل است:

بخندید از گفت او زال زر زمانی بجنینید ز اندیشه سر
(همان، ۲۷۷)

زال می‌خندد و از اندیشه سر می‌جنباند. این نشان می‌دهد که پیرخرد تصمیم قهرمان را نمی‌پسندد. او بر اندرزه‌های خود اصرار می‌ورزد و تا صبح نیایش می‌کند و از کردگار می‌خواهد که بد روزگار را از آن‌ها بگرداند و دور کند.

همی گفت کای داور کردگار بگردان تو از ما بد روزگار
بر این گونه تا خور برآمد ز کوه نیامد زبانش ز گفتن ستوه
(همان)

ولی قهرمان داستان تحت تأثیر این اصرارها نیز قرار نمی‌گیرد.

چنان که ملاحظه شد، رستم در این داستان در مقابل پیرخرد می‌ایستد. او خودآگاهی است که این بار در شناخت جنبه‌های نیک و بدِ ناخودآگاه در می‌ماند و این آغاز انحطاط و تنزل اوست.

رستم به نبرد با اسفندیار می‌رود. در اولین نبرد رستم، زخم‌های فراوان بر می‌دارد. اینجا نیز بحران و مخمصه‌ای است که قهرمان را گرفتار کرده است. دوباره پیرخرد با طلسم جادویی و نیروی غیرمنتظره‌ی خود به یاری او می‌آید. زال دوباره پیر سیمرخ را آتش زد و سیمرخ به یاری او آمد و زخم‌های رستم و رخس را درمان کرد. سپس از او خواست که از نبرد با اسفندیار بپرهیزد. او سر فرود آوردن در مقابل اسفندیار را عار نمی‌داند و از رستم می‌خواهد بر اسفندیار فزونی نجوید. پس از آن نیز راز کشته شدن اسفندیار را به او می‌آموزد. به این ترتیب، او دو راه در مقابل رستم قرار داد و عواقب انتخاب راه نادرست را به او گوش زد کرد. این‌جا نیز در انتخاب راه مناسب زال حضور ندارد و رستم خود راه دوم را برمی‌گزیند.

بیتی در شاهنامه در ادامه داستان دیده می‌شود که قابل تأمل است. سیمرغ به رستم می‌گوید کمان را به زه کن و هر دو دست خود را بر چشم او راست کن.

زمانه برد راست آن را به چشم بدانگه که باشد دلت پر ز خشم

(همان، ۲۹۹)

در این بیت آمده زمانه وقتی که دل تو پر از خشم است، تیر را به چشم اسفندیار می‌برد. خشم نیروی منفی و گمراه کننده است که می‌تواند قهرمان را در اتخاذ تصمیم به خطا افکند و گمراه کند در این تصمیم‌گیری خشم بر خرد چیره شده است. خشم از نیروهای سایه است. رستم پس از مرگ اسفندیار از تصمیم خطای خود پشیمان می‌شود.

گر او را همی روز باز آمدی مرا کار گز کی فراز آمدی؟

(همان، ۳۰۸)

رستم به توصیه‌ی اسفندیار، بهمن را نزد خود برد تا بپرورد. این بار زواره چون پیر خرد او را هشدار می‌دهد و از عواقب این امانت‌داری آگاه می‌کند ولی رستم هم چنان ندای خرد را ناشنیده می‌گیرد و بر تصمیم خود اصرار می‌ورزد.

زال در این صحنه‌ی داستان نیز حضور نداشت. به نظر می‌رسد بهمن نیروی منفی است که رستم او را می‌پرورد و تقویت می‌کند تا مسلط می‌شود و بر تخت نیا می‌نشیند. پس از آن به سیستان لشکر می‌کشد و به این ترتیب نیروی مثبت و قوی ناخودآگاه یعنی پیر خرد به دست نیروهای منفی گرفتار و در بند و در اعماق ناخودآگاه بایگانی می‌شود و از کارکرد باز می‌ماند. سیمرغ و زواره نیز که جلوه‌های دیگر پیر خرد بودند از صحنه خارج می‌شوند و نیروی منفی و ویرانگر (بهمن) هر روز نیرومندتر می‌گردد.

در لایه‌های زیرین این داستان این حقیقت نهفته است که خودآگاه قهرمان اگر نتواند نیروهای مثبت و منفی ناخودآگاه را بشناسد و نیروهای مثبت را تقویت و فعال کند و نیروی منفی را کنترل نماید، در فرایند فردیت و خودیابی، شکست می‌خورد و «خود» را از دست می‌دهد. در ماجراهای رستم، این ماجرا دو بار دیده می‌شود: یک بار در ماجرای نبرد او با سهراب که عدم حضور زال و راهنمایی‌های او موجب از دست دادن سهراب («خود» رستم) می‌شود و یک بار در ماجرای اسفندیار و طولی نمی‌کشد که رستم به دست شغاد، کشته می‌شود.

همان‌گونه که «خودیابی»، نوعی تولد دوباره است، از دست دادن «خود» نیز نوعی مرگ نمادین است. مرگ رستم به دست شغاد در واقع از دست دادن «خود» قهرمان است. هم چنان که مرگ سهراب نیز نوعی مرگ نمادین و به معنای از دست دادن «خود» بود.

قهرمانی که آزمون‌های قبلی را با سرافرازی پشت سر نهاده بود و به «خود» دست یافته بود، در آزمون‌های بعد از پیر خرد دور می‌شود در نتیجه، شکست می‌خورد و آن چه را به سختی کسب کرده بود، از دست می‌دهد.

۴. نتیجه‌گیری

تحلیل روانکاوانه‌ی شاهنامه موجب کشف لایه‌های معنایی نهفته و عمیق آن می‌شود و به آن پویایی و حیاتی جدید می‌بخشد. بسیاری از شخصیت‌های شاهنامه می‌توانند نمود کهن الگوی پیر خرد باشند. این کهن الگو از همان آغاز در شاهنامه در داستان کیومرث و هوشنگ دیده می‌شود. زال نمونه‌ی بارز و پررنگ پیر خرد است. راهنمایی‌های او نه تنها رستم قهرمان را به کمال می‌رساند بلکه موجب رهایی شهیارانی چون کی‌کاووس و کمال شهیارانی چون کیقباد و در نتیجه رهایی و آزادی ایران و ایرانیان می‌شود. از این رو این کهن الگو در کنار جنبه‌های فردی دارای جنبه اجتماعی نیرومندی نیز می‌باشد. شناخت این کهن الگو بخش دیگری از جنبه‌های خردگرایی حماسه‌ی ملی ایرانیان را که مربوط به روان و ویژگی‌های کهن الگویی است، روشن می‌کند.

سراسر شاهنامه، بیان تقابل و تضاد نیروهای خیر و شر است. در این میان، انسان خردمند و خودآگاه باید این نیروها را درست بشناسد؛ نیروهای منفی و شر را تضعیف و نیروهای مثبت و خیر را تقویت کند. این مسوولیت خطیر، بسیار فراگیر بوده و هم حوزه‌های بیرونی مانند عرصه‌های مختلف نبرد با بیگانگان و ستم‌گران و هم حوزه‌های درونی و روانی مانند نبرد با پلیدی‌های درون را در برمی‌گیرد. انجام این مهم و پیروز شدن در این نبردها به شرطی ممکن است که انسان بتواند پیر خرد را بشناسد و آموزه‌های او را آویزه‌ی گوش خود کند؛ این فرایند، مستمر و پایان‌ناپذیر است. چنان که قهرمانی چون رستم بارها در آزمون‌ها پیروز شد و به کمال رسید ولی آن گاه که لغزید و از پیر خرد دور شد از کمال نیز دور افتاد. این همه، مستلزم خردمندی و آگاهی

و دوری از غرور و خودبزرگی بینی است. خرد در شاهنامه نیرویی است که انسان را در تشخیص نیک از بد یاری می‌کند و انسان خردمند و خردورز، در نبرد نیکی با بدی، نیازمند تلاشی مستمر و دائمی و نیازمند پیر خرد است.

پیر خرد همان خرد به کمال رسیده و پخته‌ای است که در ناخودآگاه قهرمان خزیده و او باید شرایط مناسب برای ظهور و نمود او را فراهم کند تا از لغزیدن در تاریکی گمراهی و شکست که نتیجه‌ی آن است، نجات یابد.

فهرست منابع

اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). *زیر آسمانه‌های نور*. تهران: افکار.
بیلسکر، ریچارد. (۱۳۸۴). *یونگ*. ترجمه‌ی حسین پاینده، تهران: طرح نو.
جوینز، ارنست و دالبی یز. (۱۳۵۰). *اصول روانکاوی*. ترجمه‌ی هاشم رضی، تهران: آسیا.
سیاسی، علی‌اکبر. (۱۳۸۸). *نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی*. تهران: دانشگاه تهران.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.
فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹). *شاهنامه*. متن انتقادی از روی چاپ مسکو (چهار مجلد)، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
فورد هام، فریدا. (۱۳۷۴). *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ*. ترجمه‌ی حسین یعقوب پور، تهران: اوجا.

فیست، جس و گریگوری جی. فیست. (۱۳۸۸). *نظریه‌های شخصیت*. ترجمه‌ی یحیی سیدمحمدی، تهران، نشر روان.

گورین، ویلفرد. ال ولیبر، ارل جی و مورگان، لی و ویلینگهام، جان. ار. (۱۳۷۰). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه‌ی زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.

یاوری، حورا. (۱۳۸۷). *روان‌کاوی و ادبیات*. تهران، سخن.
یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۶۸). *چهار صورت مثالی ترجمه‌ی پروین فرامرزی*، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۷). *انسان و سمبول‌هایش*. ترجمه‌ی محمود سلطانیه، تهران: جامی.